

۱۹۰ _ ترانی یا الهی خاضعا خاشعا متصدعا بما امرت من عندک متذلا الی ملکوتک مضطربا من سطواة جبروتک وجلا من قهرک راجیا فضلک مطمئنا بعفوک مرتعدا من سخطک اناجیک بقلب خائف و دمع دافق و قلب شائق و تبتل صادق ان تجعل احبتک انوارا فی مملکتک و تؤید صفوتک علی اعلاء کلمتک حتی تصبح الوجوه انوارا و تملأ القلوب اسرارا و تضع النفوس عنها اوزارا و تحمیهم عن کل ذی عتو امسی فاجرا کفارا رب انهم ظمأ اوردهم علی مناہل الفضل و الأحسان و انهم جیاع انزل علیهم مائدة من السماء و انهم عراة البسهم حل العلم و العرفان و کماة اخرجهم الی الميدان و هداة فانطقهم بالحجج و البرهان و سقاة فادر بهم الکأوس الطافحة بصهباء الأیقان اللهم اجعلهم طیورا صادحة فی الرياض و اسودا زائرة فی الغیاض و حیتانا سابعة فی الحیاض انک انت الفیاض لا اله الا انت القوی العزیز المنان .

ای یاران ربانی من چندی بود که تضییق شدید و قید و بند سلاسل حدید و این مظلوم وحید و فرید زیرا سبیل مقطوع رفیق ممنوع صدیق محروم و عوانان محیط مراقبان ذو بأس شدید هر دمى بلایى و در هر نفسى آلامى خویش و بیگانه هر دو مهاجم بلکه یاران بیوفا بیش از اعدا بر اذیت و جفا قائم عبدالبهاء را نه مجیری نه نصیری و نه معینی و نه ظهیری دائما غریق دریای بی‌پایان و مبتلای نعیق بیوفایان هر صبحی ظلام دیجوری و هر شامی ظلم موفوری دقیقه ئی آرامی نه و زخم سنانرا التیامی نه هر دم خبر نفی فیزان بود و هر ساعت حوادث غرق در بحر بی‌پایان گهی گفتند آوارگانرا بنیان بر افتاد و دمى برزبان راندند که عنقریب صلیب نتیجه خواهد داد جسم ضعیف هدف تیر شدید شود و هیکل نحیف طعمه سیف حدید گردد آشنایان بیگانه در نهایت فرح و سرور بودند و یاران بیوفا در غایت شعف و حبور یکی میگفت الحمد لله آرزو بحصول رسید و دیگری الشکر لله که سهم و سنان بمرکز صدور پیوست باری شدائد و بلا مانند باران بهار بر اسیر زندان بارید و تسلط اهل بغضا مانند سیل جفا میرسید و لکن عبدالبهاء در نهایت سرور و حبور بود و مطمئن بالطاف رب غفور عذاب الیم جنت نعیم بود و اغلال و زنجیر طوق

سلطنت بر سریر اثیر در نهایت تسلیم و رضا دل بقضا داده در وجد و سرور بودیم و همدم شادمانی موفور تا آنکه یاران نومید شدند و یأس شدید حاصل گشت بغتة صبح نورانی طلوع نمود و انوار نامتناهی احاطه کرد سبحان مرکوم متلاشی شد و ظلام دیجور متواری گشت فورا قید و بند بر افتاد و سلسله از گردن آوارگان برقاب عوانان انتقال یافت تضییق بتوسیع مبدل شد و از افق الطاف رب مجید آفتاب امید دمید این از فضل حضرت یزدان بود و موهبت رب رحمان ولی از جهتی این آواره محزون و مأیوس گردید که من بعد بچه تسلی خاطر یابد و بچه امید خود را نوید دهد نه بلائی نه جفائی و نه مصیبت و نه ابتلائی در اینجهان فانی مدار شادمانی بلای سبیل ربانی و محن و آلام جسمانی بود و الا حیات بی نتیجه ماند و ملمات مرجح گردد شجر وجود بی ثمر شود و کشت زندگانی بیخوشه و خرمن گردد لهذا امیدوارم که دو باره اسبابی فراهم آید که جام بلا سرشار گردد و دلبر خونریز عشق در نهایت جمال شاهد انجمن شود تا این قلب فرحی یابد و این روح فتوحی جوید ای پروردگار عاشقانرا از بلا ساغری لبریز در کام ریز و مشتاقان را در راه محبتت زهر شهد کن و نوش نیش نما سرها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی‌امان فرما این جان پژمرده را در سبیل فدا زنده فرما و این قلب افسرده را بکأس جفا طراوت و لطافت بخش مدهوش جام الست کن و سر مست پیمانہ بدست فرما بجانفشانی مؤید فرما و بقربانی موفق کن توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و شنوا *